

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

# عُنوانِ بَصیری

مجلس هفتاد و هشتم

سید محمد حسن طهرانی



## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

در جلسه گذشته راجع به حقیقت نفس و روح مرد و زن مقداری صحبت شد و عرض شد که خدای متعال طبق مصالح و ضرورت‌های زندگی در این دنیا آنچه لازمه زندگی و وجود آن برای استمرار حیات مفید است در وجود انسان قرار داده است.

این مسئله با توجه به شناخت بدن و جسم آدمی و آنچه را که خدای متعال در این بدن و جسم قرار داده و به عبارت دیگر همان آناتومی بدن و کیفیت تشکّل او از اجزاء، این مسئله را اثبات می‌کند که خدای متعال برای گذران زندگی و ادامه حیات آنچه را که مفید است در بدن انسان قرار داده: دهان قرار داده برای بلعیدن، دندان قرار داده برای جویدن، معده قرار داده برای هضم کردن، روده قرار داده برای جذب کردن و همین‌طور کبد برای تجزیه آنچه را که ما می‌خوریم به عناصر مختلفه و به اندازه نیاز بدن از کبد به خون تزریق می‌شود و وارد می‌شود. قلب قرار داده برای پمپاژ کردن خون به تمام سلول‌ها و همین‌طور ریه، مثانه، کلیه، چشم، گوش، مغز، دماغ تمام اینها اجزایی است که برای رشد و ترقی و به فعلیت رساندن استعدادهای آدمی در این دنیا به او نیازمندیم و هیچ کدام از اینها عبث خلق نشده است. هیچ کدام از اینها بی‌جهت و بی‌خود خلق نشده. زمانی می‌گفتند آپاندیس زیادی است، حالا می‌گویند این جور نیست. زمانی می‌گفتند لوزه زیادی است الآن می‌گویند این طور نیست. زمانی می‌گفتند که طحال بود و نبودش یکسان است، ولی الآن می‌گویند این جور نیست، موجب ناراحتی‌هایی خواهد شد.

هر کدام از اینها را خداوند متعال روی حساب خلق کرده و روی اندازه و مشیّت خود برای اینکه آن زندگی بهتر که عبارت است از اعتدال مزاجی برای استمرار حیات و بقاء نسل، آنچه را که لازم است در وجود انسان و آدمی قرار داده. این مسئله مربوط می‌شود به خلقت مادی و طبیعی انسان. از آن طرف، مسئله فقط به این محدود نمی‌شود؛ خلقت مهم‌تر و بالاتر که این خلقت بدن و جسم با این پیچیدگی که دارد و هنوز به کمی از بسیار او پی برده نشده است، در قبال آن خلقت نفس و روح که تعلق گرفته است به این بدن، مانند قطره به دریا می‌ماند. راجع به این مسئله صحبت شد و تصور نشود که اغراق است. نخیر، حتی این تشبیه هم باز کمتر است و ادای مقصود را نمی‌کند.

روح و نفس انسان که از مقام ربوبی پروردگار نشأت گرفته و ریشه در آنجا دارد، در تنازلش به این عالم خود را به این بدن مقید می‌کند، بدنی که فقط باید به عنوان ابزار او را بکار گیرد. مانند یک نجّاری که می‌آید یک کارگاه بسیار بزرگی را راه می‌اندازد، وسائلی را می‌گیرد، دستگاه‌هایی برای نجّاری را تهیه می‌کند و وقتی همه چیز آماده شد آن وقت به جای اینکه آن وسایل لازم و مواد را بیاورد و سفارش‌ها را بپذیرد و مشغول بشود، هی خودش را سرگرم تیشه و چکش می‌کند. صبح تا شب می‌آید با دستگاه ور می‌رود، شب می‌شود

می رود منزل، دوباره فردا می آید دوباره شروع می کند پیچ و مهره های این را شل و سفت کردن، دوباره پس فردا می آید امتحان می کند، یک ماه، دو ماه، تا اینکه چند سال از این کارگاه به این بزرگی و عظمت می گذرد و او یک میز هم نساخته است. التفات می کنید! این حکم ما در دنیا این طوری است. یعنی به جای اینکه ما در اینجا بیاییم و از این بدن به عنوان یک آلت و وسیله برای خود استفاده کنیم، هی به این بدن می پردازیم، به نقش و نگار این بدن می رسم، هی توجه به این بدن می کنیم، و آنچه را که مربوط به این دنیاست. این مسئله همان طوری که عرض شد مربوط به استمرار بقاء و نسل در این دنیاست.

اما از نقطه نظر حقیقت روح و حقیقت نفس از آنجایی که نفس در مراتب بالاتر آن جنبه انوئیت و رجولیت خود را از دست می دهد دیگر در ملکوت مرد و زنی به آن قسم وجود ندارد؛ حقیقت نور و حقیقت نفس در عالم ملکوت بدون شکل است، گرچه در آنجا جنبه فعلی و جنبه انفعالی وجود دارد، اما هر دو جنبه فعل و جنبه انفعال دو مظهر یکسان از مظاهر پروردگار است که از نقطه نظر سعه و ظرفیت و ضیق، آن امکانات و قابلیت را که جنبه فعلی دارد، همان قابلیت و امکانات را جنبه انفعالی دارد؛ یعنی رشد و ترقی و سعه ای را که هر اسم از اسامی پروردگار وقتی که از آن جهت نشأت می گیرد موجب اثر در عوالم مادون خود است، همان طور همان اسمی که این جنبه فعلی را قبول می کند او هم دارای همین اثر خواهد بود. این یک مسئله ای است که خیلی پیچیده و از اسرار خلقت است و امروز به عنوان اشاره فقط نسبت به این مطلب ما یک جمله ای را عرض کردیم تا ان شاء الله کشف این مسئله و شرح آن بماند برای موقع خود و برای جای خود. ما حاصل مسئله این است که آنچه را ما در مرد به عنوان قوه فاعلی و عمل کننده دارای صفات فاعلیت می یابیم مربوط می شود به عوالمی پس از ملکوت، و آنچه را که ما در زن به عنوان لطافت و ظرافت و قبول کننده و جنبه انفعالی می یابیم مربوط می شود به شاکله و خصوصیات زن پس از عوالم ملکوت. اما از جهت ملکوت به بالا چون نفس و روح انسان دیگر صورت ندارد، هر دوی اینها از یک منبع و از یک ریشه جدا می شود و به مراتب پایین نزول می کند. روی این جهت از آنجا که احکام و دستورات اسلام دستوراتی است برای رساندن انسان به نقاط کمالی خود، نه صرفاً پرداختن به مسائل ظاهری و رتق و فتق امور دنیوی، احکام اسلام بر اساس رسیدن بشر به آن نقطه پی ریزی شده.

اگر در یک مؤسسه ای بخواهند ساختمانی بنا کنند، اول امکانات آن مؤسسه را در نظر می گیرند. مسائلی که در آن مؤسسه و اداره می گذرد در نظر می گیرند. محدوده و وسعت عملکرد آن مؤسسه را در نظر می گیرند. بر آن اساس مقدار اطاقها، مقدار هالها، مقدار پله ها، مقدار طبقات ارزشیابی می شود و آن پایه و اساسی که در پایین ریخته می شود بر اساس همان مقدار امکاناتی قرار داده می شود که از این مؤسسه مورد نظر است. یک مؤسسه عظیم و طولی که احتیاج به هزار اطاق دارد و احتیاج به بیست یا سی یا چهل یا پنجاه طبقه ساختمان دارد، وقتی که می خواهند پی ریزی کنند، نمی آیند برای آن یک پی ریزی کنند که دو طبقه بر او بنا بشود یا سه طبقه، آن زمینه ای را که آماده می کنند آن زمینه، زمینه پنجاه طبقه است. آهن هایی را که در نظر می گیرند برای پنجاه طبقه قرار می دهند. آن آهن هایی که برای یک ساختمان پنجاه طبقه است با آهن هایی که الان برای این

سقف در نظر گرفتند فرق می‌کند. قوانین و مقرراتی که در شاکله این ساختمان به کار برده می‌شود، آن قوانین برای رسیدن به این مقصود است. آن قوانین برای رسیدن به یک ساختمان پنجاه طبقه است نه یک ساختمان دو طبقه.

احکام اسلام و قوانینی که شارع مقدس برای ارتباطات بشر، چه در محیط اجتماعی و چه در محیط خانوادگی و شخصی وضع کرده آن قوانین برای رسیدن به آن مرتبه کمال است نه برای گذراندن این دو روز دنیا، این نکته محور برای بحث ماست؛ یعنی اگر به این نکته ما توجه کنیم بسیاری از اشکالات و اگر و اماها همه حل می‌شود. اعتراضات دیگر تبدیل به خشنودی و خرسندی و رضایت می‌شود.

یک وقت مقصود از زندگی در این دنیا صرف گذراندن این دو روز است به‌هر نحوی که بخواهد باشد و پس از آن دیگر مسئله‌ای در کار نیست و پرونده انسان برای همیشه بسته خواهد شد. اگر به این کیفیت است اما و سؤال در اینجا خیلی به‌وجود می‌آید. چرا در اینجا این‌طور است؟ چرا در آنجا آن‌طور است؟ چرا در اینجا ظلم شده؟ چرا در آنجا اجحاف شده؟ چرا در آنجا حق به این کیفیت داده شده؟ چرا در آنجا مسئله به این کیفیت مطرح شده؟ چرا در آنجا خدا جانب او را گرفته؟! اینها برای این است که زندگی فقط منحصر است در همین دنیا و بر اساس یک محدودیت خاص. اما اگر ما احکام اسلام را برای رسیدن به آن نقطه بدانیم، دیگر در اینجا نمی‌توانیم بعضی از آن احکام را بپذیریم و بعضی را رد کنیم؛ چون تمام احکام اسلام و قوانین در مجموعه یک جریان می‌گنجند و همه آنها در زیر مجموعه یک اصل و یک هدف قرار دارد و آن رسیدن به نقطه کمال است، رسیدن به آخرین مرتبه از کمال است. حال هر چقدر که انسان نسبت به این مسئله پای‌بندتر باشد نتیجه بیشتر می‌گیرد. هرچه بیشتر انسان نسبت به این مسئله مقیدتر باشد، نتیجه بیشتر می‌گیرد.

ببینید ما یک احکامی داریم احکام واجب مانند: نماز و روزه و امثال ذلک. یک احکامی هم داریم احکام مستحب مانند: نوافل، مانند نماز شب، قرائت قرآن، انفاق نه انفاق‌های واجب، صدقه، صدقه به فقرا دادن، صله رحم کردن، رفع حوائج از مؤمنین کردن، اینها مسائل مستحب است. معنای مستحب یعنی چه؟ یعنی فقط صرفاً یک کار تکراری و تقلیدی و یک عمل کلیشه‌ای که از یک طرف انشاء و امر بشود و از یک طرف هم انجام بدهند یا نه؟ عمل مستحب عبارت است از آن عملی که پرداخت به آن عمل - البته در شرایط خاص با حفظ قوانین و مقررات خاص خودش، نه اینکه حالا فرض کنید بگوییم که چون قرآن مستحب است انسان بنشیند از صبح تا شب قرآن بخواند، بقیه مسائلش را کنار بگذارد این‌طور نیست. یا اینکه انفاق مستحب است، انسان همه دارائیش را به فقرا بدهد و خودش صفر الکف (دست خالی) بنشیند نه این‌طور هم نیست - طبق ضوابطی را که شرع معین کرده است، عمل به این مستحبات انسان را به آن نقطه از کمال می‌رسانند. لذا در روایت داریم کسی که به مستحبی عمل کند، از آنجایی که خدای متعال تکامل وجودی او را بر اساس یک قوانین و محدودیت‌ها و تعریف خاصی قرار داده، به همان اندازه از عمل به آن مستحب، از آن کمال در وجود خودش حیازت می‌کند.

یکی از مسائلی که در اسلام هست مسئله ازدواج است. ازدواج در اسلام مستحب است - صرف‌نظر از

اینکه موجب بقاء نسل هست و برای انسان لازم و ضروری هست و در بعضی از موارد واجب هم می‌شود - نفس ازدواج ولو اینکه مقصود از او بقاء نسل نباشد، ولو اینکه انسان ضرورتی را در وجود خود احساس نکند، نفس ازدواج و پیوند بین زن و شوهر به عنوان یک اصل از اصول اسلامی است؛ زیرا در این ازدواج یک نوع علقه و ارتباطی بین دو نفس برقرار می‌شود که آن علقه و ارتباط برای تکامل انسان حیاتی است. لذا در شریعت اسلام عزلت مکروه است و قبیح شمرده شده شخصی در عزلت باشد. در دین مسیحیت عزلت هست. بسیاری از رهبان‌ها دارای عزلت و کناره‌گیری می‌کردند، از دنیا کناره‌گیری می‌کردند.

اما در شریعت اسلام از آنجا که دین اسلام دین متکاملی هست، فعلیتی که به واسطه تشریع رسول خدا و تشریعی که بالاترین تشریع‌ها است و فتح بابی که برای امت شده و موجب رسیدن به یک فعلیات و کمالاتی هست که در امم گذشته نبوده است، این مسئله متوقف بر این است که انسان ازدواج کند. اگر شخصی ازدواج نکند ولو اینکه قصد تولید مثل هم نداشته باشد، یا اینکه فرض بکنید که مسائل هوا و هوس و اینها هم در کار نباشد، کسی که ازدواج نکند به این قسم از جامعیت نخواهد رسید. این یک مسئله‌ای است. یعنی نفس عمل به این مستحب - در بعضی از اوقات هم واجب است، آن واجب هم جای خود دارد برای بقاء نسل یا برای ضروریاتی که اقتضاء می‌کند. خیلی از اوقات هم واجب است - ولی بحث ما فعلاً راجع به استحباب این مسئله است. این قضیه و بسیاری از قضایای مستحبه دیگر در نظام تشریع یک جایگاه خاص به خودش را دارد.

کسی که نماز شب نمی‌خواند، این به یک مرتبه از مراتب تکاملی نخواهد رسید. کسی که قرآن نمی‌خواند آن مراتبی که مترتب بر اوست برای او حاصل نخواهد شد. کسی که نافله را نخواند از بعضی از مراتب کمالی محروم خواهد شد. حالا کسی می‌خواهد بخواند می‌خواند، کسی که نخواند نمی‌آیند بگویند آقا چرا نخواندی؟ خودت از دست دادی. کسی که قرآن نخواند در قیامت او را به جهنم نمی‌برند، ولی خودش وقتی نگاه کرد ببیند چه از دست داده از صدتا جهنم برایش بدتر است. کسی که نماز شب نخواند در روز قیامت برای نماز شب عذاب نمی‌کنند ولی همین قدر ببیند چه منفعی از او فوت شده از صدتا عذاب برای او سوزاننده‌تر است.

اینها مسائلی است که برای رسیدن به کمال انسان تشریع شده، شارع اینها را برای رسیدن به کمال تشریع کرده. روی این جهت اساس و پایه احکام اسلام برای عبور و حرکت از عالم ماده و طبع و عالم دنیا و رسیدن به مراتب فعلیت و معرفت و کسب آن کمالاتی که خدای متعال آن را برای بندگان خودش وعده داده است، این عبارت است از احکام اسلام. پس بنابراین اینکه می‌گویند دو جور اسلام داریم ظاهر داریم، اسلام باطن داریم، اسلام ظاهر فقط عبارت است از رسیدگی به امور؛ و اسلام باطن عبارت است از حرکت نفس، تمام اینها مطالب غیر قابل قبولی است.

اسلام، یک اسلام بیشتر نیست. ایمان، یک ایمان بیشتر نیست؛ اما آن ایمان مراتب دارد. یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مبعوث شد، نیامد اسلام را دو دسته کند و افراد دور خود را به دو دسته و

چند دسته تقسیم کند. از اول مبنا و ممشای رسول خدا بر رسیدن به آن نقطه بود. ائمه مبنایشان برای رسیدن به آن نقطه است. همه اولیاء خدا مبنایشان برای رسیدن به آن نقطه است. بله، در مقام عمل و در مقام مواجهه با مردم، مردم دارای دسته‌های مختلفی هستند؛ یکی قبول می‌کند، یکی قبول نمی‌کند.

شخصی خدمت امام صادق علیه‌السلام آمد می‌خواست مسافرت برود. گفت: برای من استخاره‌ای کنید. استخاره کردند، بد آمد. ولی به مطلب امام صادق گوش نداد. تاجر بود، اثاث تجارتش و مایملک خود را برداشت و حرکت داد و برای تجارت رفت و اتفاقاً سود بسیار خوبی هم کرد. برگشت آمد مدینه خدمت حضرت: یابن رسول الله این حکمت استخاره چه بود؟ شما استخاره کردید که بروم بسیار بد آمد، ما رفتیم و مشکلی هم پیش نیامد و این همه هم تجارت کردیم و چند برابر هم سود بردیم. حضرت فرمودند: یادت می‌آید در فلان روز بواسطه اینکه قافله می‌خواست حرکت کند نماز صبحت قضا شد. این استخاره بد مال آن بود. یعنی چه؟! یعنی تمام این کاری که کردی، حرکت کردی، رفتی تجارت کردی، چند برابر سود کردی، ارزش یک نماز قضا شدن تو را ندارد. اگر نمی‌رفتی و در اینجا می‌ماندی و این سود را نمی‌کردی ولی در قبالت آن نماز صبح از تو قضا نمی‌شد آن برای تو مهم‌تر بود. الآن نمی‌فهمی! صبر کن دو روز دیگر عزرائیل جانت را بگیرد آن وقت می‌فهمی چرا استخاره بد آمد! آنجا می‌فهمی چرا بد آمد! آنجا می‌فهمی چه را از دست دادی!

پس احکام اسلام صرفاً بر اساس مدرکات ظاهری ما نیست که فقط دو روزی را در این دنیا بیایم و بگذرانیم و تا حدودی به فساد مبتلا نشویم و بعد به یک نحوی اجتماع را بگردانیم و مسائل اجتماع را بر اساس فکر و خیال خود، نه بر اساس آنچه را که خدای متعال تنظیم کرده، نه، بر اساس خیال خود، اجتماع را با شرع یا به عکس، شرع را با اجتماع تطبیق بدهیم مسئله این طور نیست.

اسلام اجتماع را برای تکامل فرد خواسته، اگر من نباشم می‌خواهد اجتماع باشد می‌خواهد نباشد. من بالاتر از این صحبت می‌کنم. الآن همه ما انتظار ظهور حضرت را داریم که حضرت ان شاء الله ظهور کنند و ما ادراک محضر زمان ظهور حضرت را داشته باشیم و آن برکات و نعماتی که هست نصیب ما بشود. دعا هم می‌کنیم، ولی صحبت من در اینجا این است: یک وقت من تمام فکر و خیال و افکار و افعال خودم را بر این اساس قرار می‌دهم که کی حضرت می‌خواهد ظهور کند. دنبال این و آن می‌روم که کی حضرت ظهور می‌کند. فلان کس راجع به این قضیه چه گفته؟ او راجع به این قضیه چه خواب دیده؟ او راجع به این قضیه چه کشف کرده؟ تمام زندگی خودم را این تشکیل می‌دهد. یک وقت قضیه این طور است، اگر این طور باشد که من به همین نحو بخواهم بمانم، وضعیت نفسانی من در این مرتبه متوقف بشود و فقط به انتظار ظهور باشد. حالا سؤال می‌کنم اگر بیايند به ما بگویند که در روز یکشنبه، پس فردا روز یکشنبه امام علیه‌السلام ظهور می‌کند و تو هم غروب شب شنبه از دنیا می‌روی. این ظهور به چه درد من می‌خورد. فردایش غیر از اینکه آه و دردمش بر دل ما بماند، دیگر برای ما چه فایده‌ای دارد؟! بیایند بگویند که آقا امام زمان روز یکشنبه ظهور می‌کند و جنابعالی هم شب شنبه باید تشریفتان را ببرید، بسیار خب به چه درد من می‌خورد؟! این ظهور به چه درد من

می خورد؟ به این افرادی که دنبال ظهور ظاهر می گردند باید این طور پاسخ داد: به جای اینکه مردم را به این حرف ها سرگرم کنید و وقت آنها را به این مطالب تلف کنید و عمر آنها را به این مسائل باطل بگردانید، بیائید نفس آنها را عوض کنید! روش آنها را تغییر بدهید که با تغییر روش با تغییر سیره آن ظهور حقیقی امام علیه السلام برای مردم حاصل بشود.

لذا امام صادق می فرماید: کسی که این کار را انجام بدهد، کسی که این عمل را انجام بدهد مانند این است که در خیمه قائم ما قرار دارد، مانند این است که در همان جا است - نمی گوید ظهور حضرت را درک بکنید - در همان جایی که حضرت در آنجا زندگی می کند این هم آنجاست و این مسئله مشهود است، این مسئله مشخص است. از حال بزرگان، از روش بزرگان، از کیفیت ارتباط با آنها، ما این مطلب را به دست آوردیم، آنها با حضرت معیت داشتند.

آنکه در خانه اش صنم دارد      گر نیاید برون چه غم دارد

آن همیشه با امام زمان است حالا می خواهد حضرت ظهور کند می خواهد نکند. خب نکند، بهتر! برای خودمان می ماند. چرا بعضی از مردم که نمی دانند مسائل و این حرف ها بخواهد...، نه آقا برای خودمان.

اسلام انسان را به این نقطه می رساند نه اینکه صرفاً یک مسائل عادی و ظاهری و بعد درگیر کردن این مسائل مجبور بشویم که از آن مبانی دست برداریم و شرع را منطبق بر آن رویدادها و حوادث و پدیده هایی که خود را با دست خود مبتلا کردیم، بکنیم. نه، اسلام اجتماع را برای فرد و فرد را برای رسیدن به تکاملش می خواهد. در جایی نمی توانی زندگی کنی، از آنجا کوچ کن به جای دیگر برو. در جایی محیط دین برای تو دشوار است از آنجا حرکت کن به جای دیگر برو. مگر در آیه قرآن نداریم که وقتی که به مستضعفین از افراد گفته می شود چرا نرفتید؟ **أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا** (النساء، 97) ارض خدا مگر واسع نبود؟ در آنجا نمی توانی دینت را حفظ کنی، خوب برو یک جای دیگر. آقا ما چه کنیم در فلان جا هستیم آنجا نمی توانیم. بفرمائید جای دیگر بروید.

چرا ما بیاییم دست از آن مبانی و اصول خودمان برداریم برای امور اعتباری، برای امور تخیلی، مگر بقیه مردم در جاهای دیگر مُردند؟! آنها هم دارند زندگی می کنند. چرا ما بیاییم آن مسائل واقعی را از او دست برداریم.

اسلام قوانینش برای رسیدن به این نقطه است، برای رسیدن به این نقطه کمال؛ یعنی رسیدن به نقطه ای که زن و مرد از نقطه نظر کمالی، مرتبه رجولیت و انوئیت را در عالم ماده و در عالم طبع از دست بدهند. رسیدن به برزخ و مثال که علت برای عالم ماده است، باز در آنجا جنبه رجولیت و انوئیت به یک نحوی وجود دارد او را هم از دست بدهند، برسند به ملکوت سفلی و از آنجا به ملکوت علیا، دیگر در آنجا نه رجولیتی هست و نه انوئیتی، هر دوی اینها به یک نظام و یک نسب از همان روح پروردگار و از آن عالم وجود بسیط و وجود بالصرافه از آنجا نشأت می گیرند و در اینجا می آیند. این مقصود و هدف برای قوانین اسلام است. حالا هرکسی به هر مقدار دیگر خودش می داند. به قول معروف: گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست. حکم



این است، قانون هم این است، این هم خط سیر و خط راه و سلوک شما و ماست به این مرتبه، کوتاهی کردیم از کیسه‌مان رفته، کوتاهی نکردیم به مطلوب می‌رسیدیم. این مقدمه برای این مطلب است.

وقتی که این مسئله روشن شد، در آیات قرآن این مسئله یعنی عدم اختلاف بین زن و مرد از نقطه نظر مسائل روحی به یک نحوی بیان شده. همان‌طوری که عرض کردیم در این دنیا به جهت مصالح زیست و استمرار نسل، خدای متعال زن و مرد را با شاکله خاص و با اجزاء و اعضاء خاص به خودش قرار داده، خلق کرده، اما از آنجایی که در عالم قیامت آنجا دیگر مسئله استمرار بقا و تولید نسل معنا ندارد، در آنجا دیگر تولید نسلی نیست، در آنجا دیگر استمرار بقایی نیست، به همین جهت خصوصیات آدمی - یعنی همین بدن آدمی - خصوصیات همین بدن در عین اینکه مانند این بدن است، در عین حال مطابق با قوانین و مقتضیات و ضروریاتی است که در عالم قیامت و در عالم بهشت است؛ یعنی از آنجایی که در آنجا تولید نسل و امثال ذلک نیست. پس بنابراین رجولیت و انوئیت دیگر در آنجا معنا ندارد. لذاتی که در آنجا هست با لذاتی که در اینجا هست تفاوت می‌کند. کیفیت استفاده انسان در آن دنیا، در بهشت با کیفیت استفاده انسان در اینجا فرق می‌کند. چرا؟ چون این قسم لذاتی که در این دنیا هست هدفش و مقصدش عبارت است از بقاء نسل، در آنجا دیگر نسلی نیست، لذا در آنجا خصوصیات ما تفاوت می‌کند؛ در آنجا مسئله ازدواج وجود ندارد. ازدواج در آنجا به یک نحو دیگر است. بله، زن و مردی در بهشت وجود دارد؛ یعنی فقط همان جنبه نه انوئیت خاص بلکه جنبه انفعالی که عبارت است از ظهور مظهر لطف و مظهر جمال و اسم جمیل پروردگار که به صورت انفعالی و زن در آنجا قرار می‌گیرد و درمی‌آید و همین‌طور برای مرد از نقطه نظر ظهور دیگری است.

در آیه قرآن نسبت به این مسئله اشاره شده. در سوره دخان می‌فرماید: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿الدخان، 51﴾** متقین در مقام امن هستند، امین یعنی امن. مأمون از هر ناراحتی، از هر کدورت، از هر نقص، از هر ناخوشایندی. به عبارت دیگر خوشی محض، هیچ‌گاه حتی برای یک لحظه تکدر و ناراحتی و غم در آنجا وجود ندارد. خوشی محض است، مستی محض است، بهاء محض است، بهجت محض است، این مال کیست؟ این مال متقین است.

**يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿الدخان، 53﴾** اینها لباس‌هایی از دیا و حریر، خدا بر تن آنها قرار می‌دهد و حریر دیگر در اینجا ممنوع است ولی آنجا آزاد می‌شود. بعضی چیزها حرام است حلال می‌شود. در اینجا هم همین‌طور است. فعلاً در اینجا حرام است، اما در آن دنیا دیگر آزاد می‌شود، حلال می‌شود. هیچ مسئله‌ای هم نیست، کار خدا است دیگر. امروز می‌گویید: حرام، فردا هم حلال. البته مربوط به این دنیا و آن دنیاست. **يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ \* كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿الدخان، 54 و 53﴾** این چنین و به این کیفیت ما آنها را با حورالعین تزویج می‌کنیم. حورالعین چه کسانی هستند؟ شرح بدهم یا نه؟! یک مقداریش را قبلاً گفتیم، یک مقداریش همین قدر به شما بگویم که مرحوم آقا فرمودند: اگر قرار باشد کسی یک لحظه آنها را ببیند، دیگر به دنیا رغبت نخواهد کرد این فقط به اجمال، اگر بیشتر بگویم شاید مشکل پیش بیاید همین، فقط همین مقدار. **كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ**؛ حوراء به آن سیاه چشمی گفته می‌شود که سیاهی چشم

او غلبه دارد در چشم و عینا هم جمع عیناء است، به معنای درشت چشم است. این افرادی که متقین اند و در روز قیامت ما اینها را با حورالعین تزویج می کنیم این یک آیه.

آیه دیگری در سوره طور است می فرماید: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾ الطور، 17** متقین در بهشت ها و چشمه سارها متنعم اند. **فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾ الطور، 18** اینها به آنچه که خداوند به آنها داده مسرور و غرق در نعمت اند. فاکه به کسی می گویند که از شدت سرور اصلاً نمی فهمد چکار کند، و به عبارت دیگر دست از پا نمی شناسد. فاکهین این طوری هستند. **وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ** خداوند متعال از عذاب جحیم آنها را محفوظ داشته. **كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ الطور، 19** بخورید و بیاشامید، گوارا باد بر شما بواسطه آن اعمالی که در دنیا انجام دادید. **مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ** اینها اتکاء دارند، پشت کرده اند، نشسته اند بر سریرهای چیده شده، بر فرش های چیده شده، همین طور تکیه کردند **وَزَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾ الطور، 20** ما اینها را با حورالعین تزویج می کنیم. خوب یعنی چه؟ یعنی در عین اینکه اینها نشسته اند، در عین حال خداوند متعال هم برای اینها حورالعین را در همین جا قرار داده.

یک شخصی از رفقا می گفت - البته شاید این را همه گفتند حالا او نقل کرده، زبان حال همه است - گفت: من با عیالم گاهی اوقات شوخی می کنم می گویم: روز قیامت، حالا هر کاری می خواهی بکنی بکن! ما آن دنیا زوجنا بحورالعین هم داریم، آنجا می رویم خلاصه تزویج می کنیم. حالا آن می گفت که در جواب ما بلد بود، ما هم می رویم در آنجا با غلمان ازدواج می کنیم. حالا باید به او گفت: غلمان خبری نیست، آیه فقط حورالعین را دارد. راجع به غلمان داریم: **وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ ﴿٢٤﴾ الطور، 24** غلمان و پسران نارس دور می زنند، کار خدمتکاری را انجام می دهند ازدواج در کار نیست. آن ازدواج مربوط به حورالعین است. اما خب نه! این هم جواب دارد و الآن جواب هم می دهیم، ما نمی خواهیم هم مرد و هم زن، هر دو را با هم ناراحت کنیم.

مسئله این است که ازدواج در آنجا با ازدواج در اینجا متفاوت است. ازدواج در اینجا همین نکاحی است به همین کیفیت که صیغه ای و عقدی خوانده می شود و انکحت و زوجت دارد و حرام، حلال می شود. این ازدواجی است که در اینجا، اما تزویج در آنجا که انکحت موکلتی ندارد، یا فرض بکنید که زوجت ندارد. زوجنای در آنجا به معنای مقارنت است. یعنی قرین بودن، مصاحب بودن در کنار بودن، **مُتَّكِئِينَ** اینها تکیه می دهند متقین **عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ** بر سریرهای مصفوفه در عین حال غیر از این خبری نیست گمانی نکنید. همه روی سریر و همه همدیگر را می بینند. **عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ** حالا تا اینجا مسئله ای نیست.

متقین در **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾ الدخان، 51** مقصود کیست؟ آیا فقط مردها در اینجا مورد آیه هستند، یا زن ها هم هستند؟ یعنی فقط مردها **فِي مَقَامٍ أَمِينٍ** هستند؟ فقط مردها **فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾ الدخان، 52** هستند یا نه؟ متقین در اینجا عبارت است از آن ذات بشری - همان طور که در جلسه قبل عرض شد - آن ذات بشری که در مقام عمل و در مقام صلاح به مرتبه تقوا رسیده. این معنا معنای متقین است.

پس بنابراین هیچ آیه دیگری هم غیر از این نداریم. متقین منظور زن و مردی است که به مقام تقوا و

صلاح رسیدند. اینها **الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ** هستند. اینها **فِي مَقَامٍ أَمِينٍ** هستند. حالا همین متقین را ما و **زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ**.

پس بنابراین تزویج حورالعین فقط اختصاص به مردها ندارد. زنها هم در آنجا تزویج با حورالعین دارند؛ یعنی در قیامت تزویج اصلاً به طور کلی از مرتبه نفس و مرتبه هوا و هوس و غریزه و شهوت مبری است. در آنجا حورالعین از مظاهر لطف و تلقی لطف و القاش به نفس مقابل است نه اینکه منظور همین ازدواج ظاهر باشد. در روز قیامت ازدواج ظاهری ما نداریم، نکاح ظاهری ما نداریم، تولید و تناسل نداریم. لذت این تزویج در قیامت هزارها بلکه میلیون‌ها مقابل بالاتر از لذتی است که در ازدواج ظاهری وجود دارد. در آنجا نفس ارتباط است که ایجاد لذت می‌کند. آن انواری که از این جنبه انفعالی حور گرفته می‌شود و به طرف مقابل - حالا چه زن باشد یا طرف مقابل مرد باشد - القاء می‌شود. این معنای ازدواج در آنجاست، نه معنای ظاهری که مردها آنجا بروند و با حورالعین ازدواج کنند و بعد هم به زنها افتخار کنند. نه آقا جان این خبرها نیست! خانم‌ها یاد بگیرند، این مطلب را به شوهرهایشان بگویند.

در آنجا مسئله ازدواج به این کیفیت نیست و بلکه مقصود از تزویج، زوج قرار دادن است، قرین قرار دادن است، مصاحب قرار دادن است، شما که دو چیز را کنار هم می‌گذارید می‌گویید: **زَوْجَه** یعنی هر دو را در کنار هم قرار داد؛ ازدواج را هم از این نظر می‌گویند ازدواج، به خاطر اینکه با صیغه نکاح انسان زن و مرد را در کنار هم از نقطه نظر ترتب آثار قرار می‌دهد. این معنا، معنائیست که در روز قیامت بوجود می‌آید.

روی این جهت پس زن و مرد از این نقطه نظر یکسان هستند؛ یعنی خصوصیات ظاهری آنها حتی در روز قیامت بواسطه مراتب تکاملی در تحت تأثیر قوای روحی تغییر و تبدل پیدا می‌کند. لذا شارع مقدس آمده است و برای رسیدن به این نقطه تکاملی آمده قوانین وضع کرده. قوانینی که وضع کرده چه قوانینی است؟ عبارت از قوانینی است که زن را در همین مرتبه‌ای که خدا او را خلق کرده و مرد را در همین مرتبه‌ای که خدا او را خلق کرده هر دوی اینها بتوانند در کنار هم حرکت کنند و بروند. اما آیا هر دوی اینها یک تکلیف دارند و هر دوی اینها یک قسم باید کار انجام بدهند یا نه، تقسیم مسئولیت شده در اینجا؟! خدا برای مرد یک مسئولیتی قرار داده، برای زن مسئولیت دیگری قرار داده که هر کدام از اینها اگر به مسئولیت عمل کردند به این نقطه می‌رسند. اگر عمل نکردند نمی‌رسند. مرد اگر به مسئولیتش عمل نکند به این نقطه نخواهد رسید. حالا مسئولیت‌ها چیست، ان شاء الله برای جلسات بعد.

اما رسیدن به آن نقطه کمالی لازمه‌اش اطاعت مرد است از پروردگار در ارتباط با تکالیف خودش، لازمه‌اش اطاعت زن است از پروردگار نه از شوهر، از پروردگار در ارتباط با تکالیف خودش، زن و مرد که در ارتباط با تکالیف خود اینها می‌خواهند کار انجام بدهند، مسئولیت را ادا کنند نه به حساب این است که می‌خواهد برای این انجام بدهد، باید در ارتباط، بالاتر را در نظر بگیرد. اطاعت خدا را اینجا در نظر بگیرد. اگر بخواهد ارتباط بین زن و شوهر بر اساس صرف غریزه باشد که او یک روز هست و یک روز نیست. اگر بر اساس صرف مسائل ظاهری باشد که خیلی مشکلات پیش می‌آید. ارتباط بین زن و شوهر باید بر اساس

اطاعت از خدا باشد. یعنی یک ریشه و یک مبنا و پایه برای روابط باید وجود داشته باشد آن پایه و آن روابط دائمی است. آن دیگر زوال پذیر نیست، دیگر طرفین دچار نوسان و فراز و نشیب‌ها بشوند، آن پایه و آن اصل وجود دارد. در تمام مراحل زندگی آن پایه و اصل که عبارت است از اطاعت از تکالیف، آن وجود دارد حال طرفین سالم باشند یا مریض پایه وجود دارد.

این مبنا، مبنایی است که خدای متعال او را محور برای ثبات و استقرار زندگی قرار داده است. بر این اساس، مهر و محبتی که لازمه دوام زندگی است آن محبت ریشه‌دار خواهد شد نه محبت ظاهری. چقدر ما در روایت داریم، آیه شریفه قرآن صراحت بر این مسئله دارد که اصل و هدف از زندگی و تشکیل خانواده، محبت است. **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا... ﴿الرُّوم، 21﴾** ما از نفس خودتان، از میان خودتان، چه زن چه مرد، از میان خودتان برای شما زوج قرار دادیم تا اینکه سکونت پیدا کنید، آرامش پیدا کنید، در زندگی دنیا راحت بشوید، این زندگی هدف و مقصود از **لِتَسْكُنُوا** است. تا سکونت و آرامش برای شما پیدا بشود، نه اینکه برای هر کدام از اینها باری از مشکلات و تخیلات و ناراحتی‌ها و اندوه‌ها و غصه‌ها، چه زن و چه مرد، برای آنها بواسطه زندگی باشد. آن زندگی که با غم و غصه و ناراحتی است، نبودنش بهتر است از بودن. آن زندگی که بر اساس اختلافات قرار دارد، نباشد بهتر است از اینکه باشد ... **وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً... ﴿الرُّوم، 21﴾** ما بین شما مودت و محبت قرار دادیم. یعنی اساس، اساس محبت است. یعنی اساس زندگی بر اساس محبت است و این یک مسئله خیلی عجیبی است که واقعاً در آن زندگی که محبت بین زن و بین شوهر باشد و علاقه باشد و عشق باشد بین زن و شوهر، مشهود است که رحمت خدا در آن زندگی نازل می‌شود. و اگر در زندگی خلاف باشد، نقاش باشد، تکدر باشد، عدم رضایت باشد، مشهود است که از آن زندگی رحمت خدا نقش بر می‌بندد. این یک قضیه مشهودی است، یعنی واقعی است. این قضیه شوخی نیست.

ارتباطات ما تکوین می‌سازد. نحوه تعلق ما مسیر و تقدیر خدا را عوض می‌کند. ملائکه در آنجایی که قهر است پایشان را نمی‌گذارند. در آنجایی که خلاف است پایشان را نمی‌گذارند. در آنجایی که زن از مرد ناراضی و یا اینکه مرد از زن ناراضی و بین آنها خلاف است، ملائکه در آنجا نمی‌آیند. در آنجا شیاطین می‌آیند، در آنجا قوا و نفوس خبیثه راه پیدا می‌کند، در آنجا نفوس بشری از ملکوت و از عالم مثال وارد آن زندگی می‌شوند، همین نفوس فاسد بشری، همین نفوسی که مرتب در حال افساد و در حال اضلال هستند اینها وارد می‌شوند. منتها انسان خبر ندارد. انسان نمی‌داند از کجاست! همین‌ها می‌آیند و با خودشان شیاطین را هم می‌آورند و در آنجا مستقر می‌کنند.

اما اگر این نقاش تبدیل به محبت بشود، تبدیل به علاقه بشود، شیاطین می‌روند کنار، به جای آنها ملائکه می‌آیند. این مسئله واقعی است. وقتی که مرحوم آقا می‌فرمایند: در زندگی یک یهودی که مهر و محبت و علاقه وجود داشته باشد آن زندگی به خدا نزدیک‌تر است تا زندگی یک شیعه امیرالمؤمنین که در آن کدورت و خلاف باشد، این شوخی نیست! حالا نگوئید این یهودی است، بالاخره انسان است نفوس است.

آن در زندگی خودش بیشتر جلب نعمات و رحمت الهی را کرده، او در زندگی خودش بیشتر ظرفیت و زمینه‌ای را به وجود آورده تا انوار الهی بتواند در آن زندگی تجلی کند. در قلب پر آشوب، انوار الهی تجلی نمی‌کند. در نفسی که دچار آشوب است انوار و روحانیت در آنجا راه ندارد.

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن خانه و پس میهمان طلب

اول ما باید بیاییم درست کنیم، زندگی را درست کنیم و از کدورت و نقاش بیرون بیاوریم. بر اساس قوانین و مبانی شرع قرار بدهیم تا آن وقت ببینیم آیا انوار می‌آید یا نمی‌آید. آقا این مسئله‌ای است که خودمان احساس می‌کنیم. این یک واقعیتی است که فقط گفتن نیست، در کتاب خواندن نیست، خودمان می‌بینیم، چیزی را می‌بینیم که نمی‌توانیم انکار کنیم. گیرم بر اینکه سند فلان روایت ضعیف است! چیزی را که می‌بینیم که دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم. آن را که احساس می‌کنیم که دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم. واقعیت را داریم مشاهده می‌کنیم.

مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: در منزلی که بین زن و مرد در آن منزل اختلاف است، غذای آن منزل کدورت می‌آورد. شما بروید امتحان کنید! اگر ببینید زن با ناراحتی این غذا را درست کرده و این غذا را بخورید مکدر می‌شوید. برو برگرد هم ندارد. هیچ برو برگرد هم ندارد. آن عملی که دارد انجام می‌دهد، آن نیتی که دارد انجام می‌دهد، نفسش دارد می‌رود در این غذا. ملکوت این غذا را برمی‌گرداند، شما یک غذا از مال ربا بخورید، یک غذا از مال دزدی بخورید، یک وقت نخورید! حالا به شما دارم می‌گویم در باب مثال است، مبادا! اصلاً به طرفش هم نروید! شبهه را هم به طرفش نروید، اینها همه اثر می‌گذارد. بعد آن وقت ببینید می‌بینید. مرحوم آقا در اینجا حکایاتی دارند و بزرگان در اینجا مطالبی دارند.

یکی از دوستان نقل می‌کرد، می‌گفت: من بر طبق یک دستوری که از یک شخصی داشت، یک اربعین مکلف شده بود به اینکه یک نوع غذای خاصی را بخورد، روی حساب‌هایی، حالا این طور نیست که برای همه قضیه باشد. می‌گفت: بعد از اینکه من مشغول این نوع ریاضت و این ذکر و این نوع تغذیه شدم، کم‌کم هفته اول احساس کردم، هفته دوم دیدم ورق برگشت، هفته سوم همین طور عوض شد تا روز اربعین. اصلاً دیدم مسئله یک جور دیگری است. می‌گفت: یک روز از بخت بد و قضای نامیمون به اصرار بعضی از اهالی ما مجبور شدیم به منزل یکی از اقوام برویم. هرچه گفتیم که نه و فلان قبول نشد دیگر. بالاخره تن به قضا دادیم رضاً بقضائک رفتیم. رفتیم آقا، غذا خوردیم، به محض اینکه لقمه اول را خوردیم، تمام آنچه را که چهل روز انجام دادیم از بین رفت. تمامش از بین رفت. چرا؟ مسئله است دیگر، این حرف را که بیخود نمی‌زنند. اینکه دیگر تلقین نیست. این مسئله واقعیت است. آن مالی که از راه حرام بدست آمده، آن مال اثر دارد و در اینجا مسائل الی ماشاء الله است، حکایات الی ماشاء الله است. چطور خود غذاها با انسان حرف می‌زنند، خود غذاها با انسان صحبت می‌کنند. من از کجا آمدم، چطور بدست آمدم، مرا بخور، مرا نخور، با اهلش‌ها، با همه هست. منتها ما نمی‌فهمیم. یکی می‌آید می‌فهمد، یکی ادراک می‌کند می‌فهمد، همین‌ها روح دارند، ملکوت دارند.

مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: یک چایی اثر می‌کند، از خوردن یک چایی معلوم می‌شود که در این

منزل چه خبر است! یک چای، اوضاع منزل. بله، مولانا در اینجا می گوید:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل      هست محسوس حواس اهل دل  
محسوس حواس، هر کسی نمی فهمد ولی خوب هست.

جمله ذرات عالم در نهان      با تو می گویند روزان و شبان  
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم      با شما نامحرمان ما خامشیم

اما نه اینکه وجود ندارد. هست، تمام اینها هست و آثارش هم مشخص است. انسان هم باید دقت کند. انسان هم باید مراقبه کند. اصل و اساس زندگی بر پایه محبت است و بر این مسئله خیلی تأکید شده. هرچه انسان بتواند این نقطه را مستحکم تر کند، بیشتر به نتیجه می رسد.

یکی از رفقا بود می گفت: وقتی که من ازدواج کردم، عقد کرده بودم، مدتی گذشته بود، آمدم خدمت مرحوم آقا. گفتم: آقا من دچار یک مشکلی شدم گفتند: بله، دچار چه مشکلی دیگر مشکلات حل شده دیگر کجا مشکل است! گفت: نه، من احساس می کنم این محبتی که می خواهم به همسرم پیدا کنم، محبتی که می خواهم به زنم پیدا کنم، من را از تعلق به او و تعلق به خدا باز می دارد و این علاقه من به همسرم موجب می شود که من دیگر نسبت به خدا آن طوری که باید و شاید... آقا فرمودند: آقا برو پی کارت! کلاه سرت رفته، برو کلاه سرت رفته، هرچه بیشتر تو علاقه پیدا کنی بیشتر وصل شدی برو کلاه سرت رفته! هرچه بیشتر علاقه پیدا بکنی به همسرت، محبت خدا در تو قوی تر و پایدارتر می شود. و این مسئله نیست ها واقعیت است دیگر! خوب واقعیت را که دیگر انسان نمی تواند انکار کند.

البته حالا ان شاء الله در مباحث آینده ما خواهیم گفت که نباید این علاقه و محبت موجب بشود که انسان از طریق خارج شود، از اعتدال به انحراف کشیده شود. مسائل غیر منطقی و غیر عقلانی و غیر شرعی و غیر اخلاقی بواسطه این محبت کنار گذاشته بشود. مسائل واقعی و آنچه که مورد رضای خداست، نباید کنار برود. نه، محبت بجای خود، رعایت قوانین و تکالیف بجای خود و همان رعایت موجب می شود که این محبت حکم بشود، نقش ببندد و فقط گذرا نباشد. به شرط اینکه طرفین نسبت به این پایبند باشند. این اصل و اساس است. حالا این محبت که روی این مسئله پایدار شده، چقدر می تواند انسان را حرکت بدهد؟ الان یک داستان و قضیه ای یاد آمد، دلم نیامد از آن بگذرم. مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - مرحوم آقا بارها از ایشان تعریف می کردند. در همان زمانی که در قم رفته بودند، گاهی ایشان می فرمودند: من روزی هشت ساعت را با مرحوم علامه طباطبایی می گذراندم و در منزل ایشان هم می گذرانند و مطالبی که خوب از ایشان می گرفتند و اینها و اصلاً مانند فرزند ایشان به حساب می آمدم. یعنی جزو افراد خانواده دیگر کم محسوب می شدم و چه تعریف هایی از همسر مرحوم علامه طباطبایی ایشان می کردند! چقدر این مؤمنه بود! چقدر مطیع بود! از اطاعت این زن نسبت به شوهر حکایت ها ایشان داشتند که اصلاً برای انسان شاید باور کردنش مشکل باشد که این زن به واسطه اطاعتی که از این شوهر دارد، در گرفتاری های شدید مرحوم علامه طباطبایی و در آن نوساناتی که برای ایشان پیش آمده بود، به واسطه این اطاعت خداوند او را به کرامت هایی مکرّم کرده بود و

به نعماتی رسیده بود و باب‌هایی برای همین زن باز شده بود.

یک عبارت از مرحوم علامه من دیدم خیلی دلم سوخت. این عبارت را وقتی که دیدم واقعاً خیلی دلم به حال مرحوم علامه سوخت که علی‌کل‌حال دیگر این هم برای ایشان یک نوع تکاملی بوده. مرحوم علامه این همسر را از دست می‌دهند، از دنیا می‌رود. مرحوم آقا برای ایشان نامه تسلیت می‌فرستند. در جوابی که مرحوم علامه می‌فرستند برای مرحوم آقا، این عبارت بود. این قضیه مال خیلی وقت پیش است. من اگر دقیق باشم شاید حدود بیست و پنج سال پیش، من این نامه را دیده بودم در بین نامه‌های آقا، الآن هست نامه. ایشان در آنجا می‌نوشتند: با درگذشت همسر ما برای همیشه بر آن زندگی خوش و طمأنینه و سکونتی که داشتیم خط بطلان کشیده شد. این معلوم است که ایشان از این مسئله خیلی متأثر و ناراحت شدند. این یک مسئله، یک مسئله دیگر هم نقل می‌کنم.

یکی از بزرگان که حق استادی هم بر گردن مرحوم پدر ما داشت و بسیار فرد بزرگی بود، از علماء طراز اول عالم اسلام می‌توانستیم ایشان را به حساب بیاوریم، چند روزی در منزل مرحوم والد ما مهمان بودند. یکی از بزرگان بودند. خیلی ایشان علاقه داشت آن شخص بزرگ که در منزل ایشان بماند. وقتی که ایشان مشهود مشرف شده بودند، آمده بود از یکی از شهرستان‌ها و خیلی علاقه داشت که بماند در منزل ایشان. و مرحوم آقا هم خیلی علاقه داشتند که نگهدارند. حالا هر چقدر ایشان می‌خواهد بماند. چهل روز بماند، دو ماه بماند و بسیار آن فرد احساس آرامش و طمأنینه و سکونت می‌کرد در منزل مرحوم والد و چند مرتبه هم این مطلب را اظهار کرده بود. یک روز از قضا خانم ایشان در همان منزل اندرونی که بوده آن اثاثیه و ساک‌ها را برمی‌دارد و اصلاً بدون اطلاع به ایشان می‌رود در یک منزلی که مثلاً فرض بکنید که اقوامی، حالا قوم و خویشی کسی قبلاً قرار بود بروند آنجا، یا اینکه در نظر گرفته بودند، اصلاً بدون اینکه به ایشان بگویند بلند می‌شود می‌رود. مرحوم آقا خیلی متأثر می‌شوند این چه کاری است، مثلاً فرض بکنید که خوب این عمل انجام شده، آخر یعنی چه؟ آخر یک اطلاعی آخر مثلاً مسئله‌ای، وقتی که آن شخص بزرگ مطلع می‌شود که یک هم چنین کاری انجام گرفته رو می‌کند به مرحوم آقا می‌گوید: ایشان ما را به اندازه یک چمدان هم به حساب نیاورده اقبالاً بیاید به ما بگویند: ما رفتیم.

علی‌کل‌حال دیگر این قضیه باید برای ما درس باشد و بدانیم که خلاصه خدا بی‌خود و بی‌جهت نمی‌دهد به کسی، نعمت را بی‌خود نمی‌دهد و زوال نعمت را بی‌خود برای کسی نمی‌آورد. حساب دارد. هر چیزی حساب دارد. در این دنیا باید به حساب رسید. حالا این چه قسمی است؟

این یک مقدمه‌ای بود نسبت به موقعیت مرد و نسبت به موقعیت زن و همین‌طور مراتب آن‌ها، رسیدن به کمالات آنها، هدف و غایت از زندگی ایجاد و مهر و محبت در محیط خانوادگی بر اساس اطاعت که این مسئله اطاعت ان‌شاءالله در جلسه بعد به عرض رفقاً خواهد رسید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد